



فاطمه کریمیان و همراهانش با توزیع هفتگی غذا مسیر زندگی خیلی از معتادان را تغییر دادند

۵۴

طعم خوش سه‌شنبه‌های نجات بخشی

عکس: فاطمه جاهدی/شهرآرا

علی اصغر علی اکبرزاده
پیشرفت یک محلّه را طی ۲۰ سال دیده است

روزهای روشن «طلوع»

۶



۲

کسبه خیابان امام رضا ۵۶ به دنبال جابه‌جایی
بلوکه‌های سیمانی از جلو مغازه‌شان هستند
سد معبر مزاحم کسب

۷

خاطره زهرارنجبر از انتقالش به دبستان
حضرت رقیه (س) در محلّه جنت
واقف مدرسه مثل پدر بود



کسبه خیابان امام رضا ۵۶ به دنبال جابه جایی بلوکه های سیمانی از جلو مغازه شان هستند

سد معبر مزاحم کسب

سمیرا منشادی اسه بلوکه بتنی بزرگ، نیش کوچه امام رضا (ع) ۵۶ و در مسیر عابران خود نمایی می کند. شهروندانی که قصد عبور و مرور دارند، برای ادامه مسیر، راهنشان را کج می کنند و به سمت خیابان می روند و برخی هم تلاش می کنند به نحوی از کنار بلوکه ها عبور کنند. تصور عابران این است که مغازه ای پلمب شده و شهرداری جلوی پیش مانع گذاشته است. نیوجرسی ها یا همان موانع بتنی، از سال گذشته باعث سد معبر شده و کار و بار کسبه محله کوشش را با مشکل مواجه کرده است.



کسادی کسب و کار

احسان حسین پور از کسبه خیابان امام رضا ۵۶ است که از شش ماه پیش به اینجا آمده. او می گوید: رفت و آمد آسان در پیاده روی یکی از حقوق شهروندان و مغازه داران است. اگر هر کدام از ما کسبه، کوچک ترین وسیله ای در پیاده روی بگذاریم، مأموران سد معبر شهرداری مستند تهیه می کنند و متعاقب آن، اخطار بر ایمان صادر می شود. حالا چه کسی باید به خود شهرداری تذکر بدهد؟

او ادامه می دهد: سال هاست که در دهه آخر صفر، تاسوعا و عاشورا و به طور کلی در مراسم گوناگون، شهرداری این بلوکه ها را در ورودی کوچه های خیابان امام رضا (ع) می گذارد تا ترافیک خیابان را کنترل کند. شاید بودن نیوجرسی ها در آن روزها توجیه داشته باشد اما بعد از تمام شدن مراسم باید آن ها را به جای دیگری منتقل کنند تا مزاحم کسب و کار ما و اهالی محله نباشد.

کسی پاسخ گو نبود

امید زنگنه از دیگر کسبه و حدود شش سال است که مغازه ای نیش این معبر دارد. این کاسب با اشاره به سد معبری که ایجاد شده است، می گوید: ماهر ساله باین نیوجرسی ها مشکل داریم. باید بارها با سازمان های مختلف تماس بگیریم تا جمع آوری شود. او ادامه می دهد: به هر کدام از سازمان ها

که زنگ می زنیم و موضوع را پیگیری می کنیم، مشکل را به اداره دیگری محول می کند. خودم بارها با ۱۳۷ تماس گرفته ام. می گویند «پیگیری می کنیم». گاهی هم می گویند «با پلیس راهور تماس بگیرید». با آنجا هم تماس گرفته ام و کسی پاسخ گو نبوده است.

زنگنه با اشاره به اینکه نیوجرسی ها نمای مغازه اش را پوشانده است، ادامه می دهد: بسیاری از مشتریانم تصور می کنند مغازه ام را پلمب کرده اند.

علیرضا زاهدی فرازدیگر کسبه این راسته خیابان است. او می گوید: وجود این بلوکه ها تأثیر مهمی در سیما و منظر شهری دارد. اینجا مسیر رفت و آمد زائران است و چنین بلوکه هایی، زیبنده نیست. او بارها شاهد بوده است که سالمندان محله وقتی قصد عبور از این قسمت معبر را داشته اند، دچار مشکل شده اند.

پیگیری برای جمع آوری نیوجرسی ها

مسئول امور حمل و نقل و ترافیک شهرداری منطقه ۷ بایان اینکه نیوجرسی ها، در زمان های خاص و طبق نظر و دستور پلیس راهور، در ورودی کوچه ها در خیابان امام رضا (ع) گذاشته می شود، می گوید:

نصب و جمع آوری نیوجرسی ها با دستور پلیس راهور انجام می شود، اما پیگیری می کنیم که ظرف مدت یک ماه آینده، مشکل شهروندان و کسبه برطرف شود.

جواد عباسی می گوید: دلیل جانمایی نیوجرسی، کنترل بار ترافیکی در ایام و مناسبت هاست. با توجه به اینکه در برخی از ایام سال، شاهد ترافیک سنگین در خیابان امام رضا (ع) هستیم،

طبق دستور پلیس راهور، برای پیشگیری و کنترل ترافیک در ورودی های برخی از کوچه ها نیوجرسی گذاشته می شود. پس از این روزهای پرترافیک، نیوجرسی ها را در نزدیک ترین محل قرار می دهیم تا دم دست باشد.

بسیاری از مشتریانم تصور می کنند مغازه ام را پلمب کرده اند. برفی دیگر هم وضع مومود را که می بینند، از فرید منصرف می شوند و می روند

۷۷

نظارت بر ساخت و سازها، بیشترین درخواست شهروندان

سمیرا منشادی هفتم اردیبهشت، مجید وحدتی پور شهردار منطقه ۷، طبق روال ماه های گذشته به همراه معاون فنی و عمران، معاون شهرسازی، رؤسای ادارات در مرکز ارتباط مردمی ۱۳۷ حضور یافتند و در نود دقیقه پاسخ گوی مطالبات شهروندان منطقه ۷ بودند. از بیست تماس پاسخ داده شده بیشترین مطالبه مردم نظارت بر ساخت و سازها بود.



درخواست های مربوط به حوزه فضای سبز

این ماه، چهار شهروند خواسته هایی در حوزه فضای سبز داشتند. دو نفر از آن ها درباره رسیدگی و آبیاری درختان و فضای سبز خیابان شهید ریاضی ۵۳ و شهید باقری ۲ درخواست دادند. دو تماس دیگر به نصب وسایل بازی کودکان در بوستان پروین اعتصامی و قطع درخت توت خشک شده در خیابان شهید نقیبه فر ۳ مربوط می شد.



درخواست های مربوط به حوزه فنی و عمران

در حوزه فنی و عمران، هفت تماس برقرار شد. دوتای آن ها درباره ترمیم پیاده رو در شهرک ابوذر و ترمیم پیاده راه خیابان شیخ طوسی بود. در سه مورد نیز شهروندان درخواست لکه گیری و بهسازی آسفالت و جداول در شهرک صنعتی طرق، پروین اعتصامی و ۱۹ شهید دایی ۵۹ را داشتند. دوشهروند دیگر نیز درخواست ساخت پل ورودی در سحر ۳۵ و ترمیم کانال شهید مهرزاد ۳ درخواست رسیدگی داشتند.



درخواست های مربوط به حوزه حمل و نقل و ترافیک

یکی از شهروندان در تماس تلفنی خود درخواست کرد علائم ترافیکی در ورودی پل طرق از سمت شهرک طرق نصب شود.



درخواست های مربوط به حوزه خدمات شهری

از بین تماس ها ۳ مورد مربوط به حوزه خدمات شهری بود؛ درخواست لایروبی کانال کارگر ۹، جمع آوری مشاغل مزاحم فارابی ۴۰۲ و همچنین جمع آوری دیوی نخاله ها در انتهای شهید رجایی ۱۹.

درخواست های مربوط به حوزه نظارت بر ساخت و سازها

هفت تماس در این حوزه برقرار شد و شهروندان نارضایتی خود را درخصوص ساخت و ساز غیرمجاز در خیابان های شهید خاکستری ۲۳ و ۳۲، خلیج ۱۴ و ۳۵، ولیعصر ۱۳، شهید دایی ۵۶، شهید شعبانی ۴ مطرح کردند.

شهردار محله پیگیری می کند

شهردار محله دیوی نخاله در انتهای خیابان شهید رجایی ۱۹ و لایروبی کانال خیابان کارگر ۹ را پیگیری می کند.

پارس ۲۸، کوچه‌ای کوچک که ساکنانش قلبی بزرگ دارند

همسایگی در سایه مسجد

نجمه موسوی زاده پارس ۲۸ آخرین و کوچک ترین کوچه خیابان پارس است که به پارک کوهسنگی منتهی می شود.

ساکنان آن سال ها است کنار هم زندگی می کنند. اما آنچه رابطه شان را از یک هم زیستی ساده فراتر برده، همسایگی با مسجد امام هادی (ع) است: مسجدی که به باور اهالی، برکت محله است و باعث شده سنت های خوب همسایه داری در آن زنده بماند.

○ راهنمای تحصیلی بچه ها

رمضان علی اخروی مایوان، یکی از شناخته شده ترین چهره های کوچه است. او بازنشسته فرهنگی است و خیلی از پسرهای کوچه زمانی شاگردش بوده اند. از آنجا که خوش برخورد و مشاوره دلسوز است، بسیاری از خانواده ها برای راهنمایی تحصیلی فرزندانشان به سراغ او می آیند.

آقا رمضان علی درباره تغییرات سبک زندگی در سال های اخیر می گوید: از وقتی خانه ها آپارتمانی شده، همسایه داری هم تغییر کرده است. دیگر مثل قدیم نیست که بچه ها در کوچه بازی کنند یا مادرها برای هم آش بپزند. امروز یا همسایه ها همدیگر را نمی شناسند یا روابط به سلام و علیک های کوتاه خلاصه شده است. اما خوشبختانه وجود مسجد در کوچه مان باعث شده است هنوز هم پیوند عاطفی خاصی بین همسایه ها برقرار بماند.

او در ادامه می گوید: یادام است یک بار، مسجد برای برگزاری مراسم ماه رمضان از ماکمک خواست. همه دست به دست هم دادیم؛ از خانم های خانه دار گرفته تا مغازه دارها. انگار همه یک خانواده بودیم. او از علی مولایی به عنوان همسایه ای با اخلاق و خوش برخورد نام می برد.

همسایه
به
همسایه



○ کاسب با اخلاق

در میان همسایه ها، علی مولایی، لحاف دوز خوش برخورد کوچه، جایگاه ویژه ای دارد. مردی که لبخند همیشگی اش برای همه آشناست. علی آقا از آن افرادی است که امور مسجد را اولویت زندگی اش می داند، حتی وقتی سرش شلوغ است، او توضیح می دهد: برای من، مسجد فقط یک مکان مذهبی نیست. خانه دلگرمی ماست. همسایه با همسایه اش خوش است و چه همسایگی ای بهتر از مسجد؟

مولایی با اشاره به نقش مسجد در حفظ همدلی می گوید: اینجا وقتی کسی مشکلی داشته باشد، حتی اگر به زبان نیاورد، باز هم همسایه ای پیدا می شود که جویای وضعیتش باشد. ما این چیزها را در مسجد یاد گرفتیم. بنابراین مسجد فقط جای نماز نیست، جای رفاقت هم هست. او آقای اکرمی را به عنوان بزرگ تر کوچه معرفی می کند.

○ خانه سبز کوچه

اروج علی اکرمی قدیمی محله است و نزدیک به پنجاه سال در همین کوچه زندگی می کند. خانه او پر از گلدان های رنگارنگ است و حتی بخشی از پشت بام را به باغچه ای کوچک تبدیل کرده است. همسایه های او گویند هر روز جلو خانه اش را جارو می زند و عاشق پاکیزگی و زیبایی محیط است.

او می گوید: من از گل و گیاه انرژی می گیرم. فکر می کنم وقتی کوچه تمیز و سرسبز باشد، حال آدم خوب می شود.

اکرمی با لبخند ادامه می دهد: گاهی بچه های محله می آیند از من نام گلی را می پرسند. این خودش ارتباطی قشنگ ایجاد می کند. شاید مسئله کوچکی باشد اما همین سوالات کوچک، دل های ما را به هم نزدیک می کند.

او حدیثی از پیامبر اسلام (ص) نقل می کند که به همسایه داری اشاره شده است: «اگر می خواهید خداوند شما را دوست داشته باشد، امانت دار و راستگو باشید و با همسایگان تان به نیکی رفتار کنید». این یعنی همسایه داری فقط به نزدیکی خانه ها نیست، ارتباط قلبی مهم تر است.



آسفالت معبر کوهسنگی ۴۰

شهردار منطقه ۸ شهردارزایان عملیات بهسازی و مرمت آسفالت خیابان کوهسنگی ۴۰ در این منطقه خبر داد. یزدان مهر گفت: این پروژه عمرانی که با هدف ارتقای کیفیت تردد و بهبود منظر شهری به اجرا درآمد، با پوشش ۱۲۰۰ متر مربع از سطح معابر و استفاده از ۱۶۰ تن آسفالت گرم اجرایی شد.

شهر خبر



مرمت دریچه های آسیب دیده

در پی گزارش شهروندی به سامانه ۱۳۷ درباره نشست دو دریچه نیش خیابان امام خمینی ۷۸، عملیات مرمت این معبر با سرعت انجام شد. این مشکل پس از ثبت در سامانه ۱۳۷ و ارسال به اداره عمران و حمل و نقل شهرداری منطقه ۸، از سوی تیم فوریت های عمرانی منطقه در اسرع وقت برطرف شد.

نونواری مسیر ویژه دوچرخه

عملیات رنگ آمیزی مسیر ویژه دوچرخه در خیابان امام رضا (ع) در منطقه ۸ با هدف ایجاد نشاط در شهروندان دوچرخه سوار به پایان رسید. ۱۳۰۰ متر مربع از مسیر دوچرخه رنگ آمیزی و مرمت شده است. مسیر ویژه دوچرخه به عنوان یکی از اجزای حیاتی در توسعه پایدار شهری، نقش بسزایی در بهبود کیفیت زندگی شهروندان دارد.

نجمه موسوی زاده جشنواره فرهنگی «مهدی یاران» با هدف ترویج فرهنگ انتظار و سبک زندگی اهل بیت (ع) با همکاری معاونت فرهنگی شهرداری منطقه ۸ و شورای اجتماعی محلات برگزار شد. دبیر اجرایی جشنواره با اعلام این خبر گفت: این جشنواره با محوریت مفاهیم اعتقادی، اخلاقی و فرهنگی برگزار شد و فراخوان آن از ۱۵ فروردین در بخش های دکلمه، شعر، دل نوشته، سرود و مولودی منتشر شد.

شهرام تدین ادامه داد: موضوعات آثار شامل عصر انتظار، منتظران ظهور، ولایت پذیری، تعلیم و تربیت، سیره اهل بیت (ع)، کرامات امام رضا (ع) و فرهنگ ایثار و شهادت بود.

او افزود: تا پایان مهلت ارسال آثار، ۳ هزار و ۶۵۲ اثر به دبیرخانه رسید که از میان آن ۱۷۵ اثر فردی و ۱۶ اثر گروهی واجد شرایط داوری شناخته شد.

دبیر جشنواره مهدی یاران توضیح داد: از این تعداد، نوزده اثر به مرحله نهایی راه یافتند و در مراسم اختتامیه اجرای زنده داشتند و در نهایت هشت اثر به عنوان اثر برگزیده معرفی شدند.

تدین با اشاره به گستردگی رده سنی شرکت کنندگان گفت: کوچک ترین فرد شرکت کننده چهار ساله بود و مسن ترین شرکت کننده بیشتر از هفتاد سال سن داشت.



اختتامیه جشنواره
«مهدی یاران» برگزار شد

ارسال بیش از
۳۵۰۰ اثر
به جشنواره



سمیرا منشادی خانه هشتاد متری فاطمه کریمیان در طبقه چهارم یک ساختمان قدیمی در محله مقدم قرار دارد. عطر غذا در راهرو آپارتمان پیچیده است. داخل خانه، همه مشغول کارند. سید جواد جعفری، همسر فاطمه خانم، زهرا آزاد، دوست فاطمه خانم و علی حسینی، دوست سید جواد مشغول کارند. هفت سال است او و همسرش، همراه با دوستان همیشگی شان، برای افراد نیازمند و کارتن خواب های معتاد سطح شهر، سه شنبه ها وعده غذایی تهیه و توزیع می کنند. تا حرف افراد نیازمند به زبان می آید، فاطمه خانم چشم هایش پراز اشک می شود. او افراد معتادی را به خاطر می آورد که آرام آرام قانع شدند و با راهنمایی فاطمه خانم و اعضای گروهش اعتیاد را ترک کردند. از سال ۹۷ تا حالا بیش از صد نفر از گرفتاران اعتیاد با کمک این گروه به کمپ ها و پس از پاکی به انجمن معتادان گمنام معرفی شده اند تا به زندگی عادی برگردند.



تمرین مهربانی

کریمیان در فضای کوچک آشپزخانه هر هفته صد پرس غذا تهیه و با همکاری دوستانش توزیع می کند. او معتقد است این حس انسان دوستی را از مادرش به ارث برده است. فاطمه خانم می گوید: مادرم خیاطی می کرد، بافتنی می بافت، گل دوزی می کرد، شیرینی و ترشی درست می کرد و می فروخت و از درآمد آن به نیازمندان می بخشید. همین خوی و خصلت در من هم اثر داشته است.

فاطمه هم هنرهایش را از مادر آموخت: «اولین بار کلاس پنجم دبستان بودم که با کاموایی که داشتم، دستگیره و زیرقابلمه ای بافتم و آن ها را به اطرافیان بخشیدم. از هدیه دادن به دیگران حس خوبی داشتم؛ چون برق چشم هایشان را وقت خوشحالی می دیدم.» او در سیزده سالگی ازدواج کرد و از کاشمر به مشهد آمد. آن زمان برای اینکه خودش را سرگرم تا غربت را کمتر حس کند، با آنچه از مادرش یاد گرفته بود، خیاطی می کرد و بافتنی می بافت.

ایده ای برای خوشحالی نیازمندان

او درباره روند شکل گیری این ایده می گوید: یک روز عصر مانند همه بعد از ظهرهایی که به پاپوس امام رضا^(ع) رفته بودم از ورودی باب الجواد^(ع) وارد صحن شدم. همان طور که رو به گنبد طلایی درحال نجوا بودم، از امام رضا^(ع) خواستم که راهی برای خوشحالی نیازمندان جلو پایم بگذارد.

او در حالی که دیگ بزرگ برنج را مقابلش می گذارد و مشغول پرکردن ظروف یک بار مصرف می شود ادامه می دهد: در راه بازگشت به این فکر افتادم که تهیه و توزیع غذا می تواند

نیازمندان را خوشحال کند. با خودم فکر کردم بانان و ماست هم می شود گرسنه ای را سیر کرد. همان شب ایده ام را با همسرم در میان گذاشتم و او استقبال کرد.

فاطمه این فکر را با دوست صمیمی اش زهرا آزاد هم که سال ها بود با هم رفاقت داشتند، در میان گذاشت. زهرانیز پذیرفت.



فاطمه کریمیان و همراهانش با توزیع هفتگی غذا مسیر زندگی خیلی از معتادان را تغییر دادند

طعم خوش سه شنبه های

بعد از دیدن کارتن خواب ها در کارش مصمم تر شد. تاحدی که اگر بانی و خیری نباشد، او و شوهرش و علی حسینی، دوست همسرش، مخارج را به عهده می گیرند.

فاطمه خانم و آقا جواد در این سال ها به دنبال خیری هستند که فضایی مناسب برای پخت و پز در اختیارشان قرار دهد؛ چون فضای کوچک آشپزخانه مناسب پخت و پز به تعداد زیاد نیست.

دوره می های سه شنبه



زهرا آزاد مربی ورزش است. از همان لحظه اول اجرای این ایده کنار دوستش بوده و کمکش کرده است. او در این باره می گوید: بارها در این سال ها تاییدی دو روز مانده به پخت، نه بانی داشته ایم و نه پولی جمع شد اما سه شنبه صبح از در و دیوار کمک ها می رسد و بساط پخت و پز جور می شود. آن روزهای اول دست

تنها شروع کردیم. اما بعد از مدتی همکاران همسرم پول جمع می کردند و به ما می رساندند و در توزیع هم به کمکمان آمدند. آزاد حرفش را این طور دنبال می کند: قبل از اینکه فاطمه و همسرش به این آپارتمان بیایند، خانه ای ویلایی داشتند که در حیاطش پخت و پز را انجام می دادیم. مرد ها برای انجام کارها به کمک می آمدند. اما حالا که خانه آپارتمان شده، بیشتر کارهای پخت و پز را من و فاطمه انجام می دهیم.

آزاد با آنکه دیگر همسایه فاطمه خانم نیست و به محله دیگری رفته اند، برای کمک به این کار خیر، هر سه شنبه خودش را به خانه دوستش می رساند.

از نان و ماست تا طبخ پلو خورش

فاطمه خانم با صحبت هایی که با همسر و دوستش می کند به این نتیجه می رسند که از همان هفته سه شنبه شروع کنند. فاطمه این طور برایمان توضیح می دهد: می خواستم نان و ماست توزیع کنم. اما همسرم یک کیسه برنج آورد و گفت ماکه می خواهیم برای امواتمان خیرات کنیم، چه بهتر که غذای بهتری باشد. دوستم زهرا هم عدس آورد. آرام آرام دوستان و اطرافیان هم متوجه نیتش شدند و هر کدام کمکی کردند. فاطمه خانم دست پخت خوبی دارد؛ برای همین از همان ابتدا پخت غذا را به عهده گرفت. همان شب به همراه همسرش غذاهای تهیه شده را در بین کارتن خواب های حاشیه شهر توزیع کردند.

فاطمه از اولین توزیع غذا این طور برایمان روایت می کند: میان کارتن خواب ها رفتیم. با دیدن نشان اشکم درآمد. تعدادشان خیلی بیشتر از غذایی بود که ما تهیه کرده بودیم. غذایمان تمام شده بود. دیدن آن صحنه برایم بسیار ناراحت کننده بود. وقت آمدن، یک نفر دنبال ماشینمان دویید. فکر کردیم غذای خواهد، اما دیدیم مرد میان سالی است که می خواهد ترک کند و دنبال راه چاره می گردد. گروهی را همسرم می شناخت که هزینه کمپ معتادان نیازمند را پرداخت می کرد. همان جا تماس گرفت و با آن ها هماهنگ کرد. از طرفی خوشحال بودم که حضور مادر جمع آن ها باعث شده است افرادی به فکر ترک بیفتند و از طرفی ناراحت بودم چرا غذایمان کفاف آن تعداد را نداده است. تا چند روز نمی توانستم بخوابم و غذا بخورم.

یادخواهرم افتادم

برای دیدنش به شهرک ابوذر می روم. در پارکی نزدیک خانه اش باهم قرار می گذاریم. پسر خردسالش را برای بازی آورده است. بامن حرف می زند اما همه هوش و حواسش به امیرمهدی است که زمین نخورد. محسن یک سال و سه ماه است که پاکی دارد. هنوز رنگ پریده و تکیدها است. سنش خیلی بیشتر از ۳۳ سال به نظر می رسد.

محسن که حالا کارگر تولیدی لباس است، می گوید: سه شنبه بود و خانمی به همراه مردی که معلوم بود همسرش است، برایمان غذا آورد. تادیدمش یاد خواهرم افتادم. خیلی شبیهش بود. آن ها که رفتند، سرما بیشتر از همیشه اذیت کرد.

او ادامه می دهد: دلم برای خواهرم تنگ شده بود. یادش افتادم که وقتی من رادر حال چرت زدن می دیدم، باچشم های پرازاشک صدایم می کرد و می گفت «خودت را جمع و جور کن. مامان دارد ننگه ت می کند؛ گناه دارد غصه می خورد». محسن فکر نمی کرد هر هفته سر ساعت مشخصی منتظر باشد که فاطمه خانم بیاید و برایشان غذا بیاورد؛ «هر بار یادیدن معذات ها به ویژه آن هایی که جوان تر بودند، آن خانم گریه می کرد. دوسه هفته ای آمد و بعد فقط مردها می آمدند. فهمیدم تحمل دیدن این صحنه ها را نداشته است.»

محسن مدتی با خودش درگیر بود اما یک ماه نشده، تصمیم گرفت به این وضعیت خاتمه بدهد؛ «پنج سال اعتیاد داشتم و یک سال و نیم بود زن و زندگی را رها کرده و به خیابان آمده بودم. باعث آبروریزی بودم. خودم از نگاه اطرافیانم می فهمیدم. من آخرین راه را دیده بودم. مصرف شیشه چه چیزی برایم جز بدبختی و فلاکت داشت؟ برای همین همان هفته سه شنبه که آمدند، پیش یکی از مردان گروه رفتم و گفتم می خواهم ترک کنم و از آن ها کمک خواستم.»

روز بعد عده ای آمدند و محسن را بردند. او بعد از ترک مستقیم به خانه و دیدن خواهرش رفت.

دلتنی برای دست پخت مادر

افشین سه سالی می شود که پاک است. او حالا شاطریک نانواایی در محله طرق است. وقتی به دیدنش می روم، کسی در نانواایی نیست. تا پخت نان یک ساعتی وقت مانده. افشین روپوش سفیدی به تن دارد. موهایش را آب و شانه کرده و مرتب به نظر می رسد. آواز شازنده سالگی درس را رها کرده و در نانواایی محله مشغول به کار شد. چند سال بعد آن قدری مهارت داشت که خودش به تنهایی می توانست نانواایی را بچرخاند.

افشین می گوید: ازدواج کرده بودم و پسر یک ساله ای داشتم. صبح زود باید برای پخت نان بیدار می شدم. جوان بودم و پیرانژی. شب ها به جای رفتن به خانه و استراحت، ترک موتور و دوستم می نشستیم و با او در خیابان هادور می زدیم. بیدار ماندن های شبانه و صبح زود بیدار شدن باعث شد به مرور خسته شوم. اوگاهی در نانواایی از خستگی و بدن درد نمی توانست روی پایش بند شود؛ «یک شب موضوع را به دوستم گفتم. او بود که بار اول من را با مواد آشنا کرد. گفت یک بست تریاک بکشی، تاشب شارژی!! اوایل همان مقدار جواب می داد اما به مرور مصرفم بیشتر شد. از طرفی به جای اینکه خستگی ام رفع شود و سر حال شوم، دلم نمی خواست از خت خواب بیرون بیایم.»

به سه ماه نرسیده دیر بیدار شدن هایش باعث شد او از نانواایی بیرون کند. افشین این طور ادامه می دهد: همسر که باخبر شد، به خانه پدرش رفت و من هم از خانه زدم بیرون. به خودم آمدم و دیدم برای مصرف مواد ضایعات جمع می کنم.

افشین تنها پسر خانواده بود و عزیز دل مادرش؛ «وسط آیلند در صدمتری داشتم چرت می زدم. نزدیک ظهر بود. از روز قبل چیزی نخورده بودم و همه پولم را به مواد داده بودم. متوجه سروصدا می شدم. فکر کردم مأمورها آمده اند ما را از آیلند بیرون کنند. دیدم دو مرد در حال توزیع غذا هستند. ظرف غذا را که باز کردم، بوی قورمه سبزی بلند شد. زدم زیر گریه. دوروبری ها با تعجب نگاهم می کردند. بادیان غذا یاد مادرم افتادم. هر وقت قورمه سبزی می پخت، می گفت برای افشینم پخته ام. دوست دارد. پسر هم به من رفته بود. با اینکه کوچک بود، وقتی غذا قورمه سبزی داشتیم، بیشتر از همیشه غذا می خورد. آن غذا دلم را به خانه برد.»

دست پخت خوب فاطمه خانم او را یاد مادرش انداخت. دلتنی اش آن قدر زیاد بود که غذا را با گریه خورد. چند روز بعد، افشین با پای خودش به کمپ رفت؛ «انجا چهل روزی بستری بودم. آن گروه یکی دو بار آنجا هم برایمان غذا آوردند. انگاران غذا مسیز زندگی ام را عوض کرد. ترک که کردم، تعهد دادم و به نانواایی و سرکارم برگشتم.»

راهنمایی معتادان برای ترک



سید جواد جعفری، همسر فاطمه کریمیان، دائم در رفت و آمد است. مجالی برای استراحت پیش می آید و کمی می نشیند. او می گوید: بار اصلی این کار به روی دوش همسر و علی آقا، همکار و دوست قدیمی ام است.

جعفری در ادامه صحبت هایش اشاره می کند که به خاطر شغلش گاهی نمی تواند همسرش را همراهی کند، اما از کمک های مالی هیچ گاه دریغ نکرده است.

وقتی می پرسم چرا کارتن خواب ها را برای توزیع غذا انتخاب کرده اند، این طور برایمان توضیح می دهد: معتاد یک بیمار است. اگر این بیماران حمایت شوند، می توانند در مسیر سلامتی قدم بردارند. جعفری درباره مکان های توزیع غذا این طور می گوید: معمولاً به محلات حاشیه شهر می رویم. مدتی در بزرگراه ها که معتادان و کارتن خواب ها در آن تجمع می کنند، غذا توزیع می کردیم اما به دلیل اینکه آن ها از وسط بزرگراه عبور می کردند و امکان تصادف برایشان وجود داشت، دیگر آنجا نمی رویم. جعفری در صحبت هایش اشاره می کند در این مدت هر بار که به توزیع غذا پرداخته اند، دست کم یک یا دو نفر برای ترک پیش قدم شده و آن ها هم راهنمایی شان کرده اند.

دلسوزی معتادها برای هم



علی حسینی از طریق دوستش، آقا جواد، متوجه این کار خدا پسندانه شده و به جمع آن ها اضافه می شود. حالا او پای ثابت این برنامه است. طوری برنامه ریزی می کند که هر سه شنبه بتواند کنار آقا سید جواد

باشد. حسینی یک روز درگیر خرید و یک روز مشغول توزیع غذا است. او پول های جمع شده را حساب و کتاب می کند و براساس آن به بازار مصلی می رود. خرید ها را انجام داده و به خانم کریمیان تحویل می دهد. غذا از شب قبل یا صبح زود بار گذاشته می شود. روز بعد، آقای حسینی برای کمک در بسته بندی و توزیع به خانه دوستش می آید. او می گوید: این کار آن قدر خیر و برکت برایم در زندگی دارد که گفتنی نیست.

حسینی ادامه می دهد: برایمان جالب است که وقت توزیع می بینیم کارتن خواب ها اگر آن روز یک وعده غذا خورده باشند، غذای ما را نمی گیرند؛ می گویند «سیریم و غذا را به فرد دیگری برسانید که امروز غذا نخورده است». وقتی می خواهند غذا دریافت کنند، در صف می ایستند و به ماشین حمله نمی کنند. هنگامی که می گویم غذا تمام شد، بی ادبی و فحاشی نمی کنند.

بخش



علی اصغر علی اکبرزاده پیشرفت یک محله را طی ۲۰ سال دیده است

روزهای روشن «طلوع»



محله گردی

ایستگاه
اول



بسیاری از خانه های این شهرک در مسیر کال ساخته شده است. یک بار پسر و عروسم که با ماشین قصد عبور از کال را داشتند، ماشینشان به یک سمت چپ کرد و به کمک اهالی آن را بیرون آوردیم.

سمیرا منشادی از سال ۱۳۸۳ که خانه اش را در سپاه ۵۵ فروخت و در شهرک طلوع (تنباکوچی) قطعه زمینی صد متری خرید، بیست سال می گذرد. علی اصغر علی اکبرزاده خانه اش را در سپاه فروخت و زمینی در شهرک طلوع خرید. خانه فعلی اش را شش ماهه ساخت. آن زمان شهرک طلوع که با نام «شهرک تنباکوچی» شناخته می شد، هیچ یک از امکانات اولیه را نداشت. علی اکبرزاده در این بیست سال، کمبودها را لمس کرده و تغییر چهره شهرک و آمدن امکانات یکی پس از دیگری را دیده است. حتی برای برخی از آن ها مانند آسفالت و برق و... خودش آستین هایش را بالا زده است تا امکانات را به شهرک بیاورد.

ایستگاه
دوم

آن زمان در شهرک آب لوله کشی نداشتیم و آب را با تانکر برایمان می آوردند. یک بار مهمان از شهرستان داشتیم. از راه رسیده بودند و می خواستیم غذا درست کنیم، اما آب تانکر تمام شده بود. مهمان را ترک موتور نشاندم و با هم از شهرک ابوذر آب آوردیم.



ایستگاه
سوم



ایستگاه
چهارم

کالی در اینجا قرار داشت که مسیر رفت و آمدهای شهرک بود. یک شب که از کنار کال قصد آمدن به خانه را داشتم، سگی دنبالم کرد. در تاریکی شب می دویدم. خدا رحم کرد و همسایه ام، اصغر قریب زاده که در حال برگشت به خانه بود، من را دید و به کمکم آمد.

ایستگاه
پنجم



هنگامی که برای خرید قطعه زمینی به اینجا آمدم، با علی اکبر عطایی آشنا شدم. او بنگاه املاک این شهرک را دارد. او و برادرش در ساخت خانه کمک کردند. شب ها هم مراقب بودند که دزد، مصالح و آهن ها را ندد.

ایستگاه
ششم



آن سال ها اتوبوس تا انتهای شهرک ابوذر می آمد. یک بار زمستان بود و اتوبوس در گل گیر کرده بود. راننده هر چه تلاش می کرد، نمی توانست اتوبوس را از گل بیرون بیاورد. همه مرد ها پیاده شدیم و اتوبوس را هل دادیم. تمام لباس هایمان غرق در آب و گل شده بود.

این درخت را حدود شانزده هفده سال قبل، بعد از آمدنم به این شهرک، به صورت روتبال اینجا کاشتم. حالا که این درخت رشد کرده است، عصرهای تابستان با همسایه ام، آقای علی عزیزی، در سایه اش چای می نوشیم.



عکس: سمیرا منشادی / شهرآرا



خاطره زهرا رنجبر از انتقالش به دبستان حضرت رقیه (س) در محله جنت

واقف مدرسه مثل پدر بود



صندوق
خاطرات

سوم به دبستان حضرت رقیه (س) در بازار جنت بروم.

● واقف خوش خلق مدرسه

روزی که مقابل در مدرسه ایستاد، یک ساختمان قدیمی رادی که داخل آن نیز سبک و سیاق قدیمی داشت. برایش جالب بود که در چنین فضایی درس بدهد ولی موقعی که واقف مدرسه رادی، حضور در آن مدرسه برایش دلچسب تر شد؛ «پیرمردی بسیار خوش برخورد که عاشق بچه ها بود، در هفته سه چهار مرتبه به مدرسه سر می زد و هر بار نیز همراه خودش چیزی می آورد. او حاج مهدی دستمالچی، واقف این بنا بود. به خاطر ادا تش به حضرت رقیه (س) خانه پدری اش را

نجمه موسوی زاده انتقالی به مشهد برای زهرا رنجبر، ساکن محله جنت، ماجرای عجیب داشت. او هیچ گاه تصور نمی کرد ورودش به این شهر، با آرزوهای او و راهپیش گره بخورد. تصمیمی که برای همراهی با پسرش گرفته بود، به مسیری متفاوت و غیرمنتظره تبدیل شد. داستانی که شاید به نظر یک تصمیم ساده بیاید، برای او به تجربه ای فراموش نشدنی تبدیل شد. خاطره شنیدنی او را بخوانید.

● شبیه یک نشانه

سال ۸۷ بعد از هفده سال خدمت در کسوت معلم، معاون و مدیر مدرسه، به دلیل اینکه پسرش در دانشگاه مشهد قبول شده بود تصمیم گرفت همراه او از قوچان به مشهد بیاید؛ بنابراین درخواست انتقالی داد. زهرا خانم تعریف می کند: از موقعی که معلم شده بودم، هر وقت به مشهد می آمدم و از مقابل دبستان ریحانه در خیابان کوهسنگی رد می شدم، با خودم می گفتم خدایا می شود روزی در این مدرسه تدریس کنم؟

هنگامی که قرار شد به مشهد منتقل شود در کاغذی که به دستش داده بودند نوشته شده بود: «محل خدمت دبستان ریحانه».

هنوز مزه شیرین تحقق خواسته اش را کامل نچشیده بود که خانمی جلو آمد و از زهرا خانم پرسید که می شود مکان خدمتش را با او عوض کند؛ آن خانم بچه کوچک داشت و دبستان ریحانه نزدیک خانه اش بود. قبول کردم که با او جابه جاشوم. قرار شد برای تدریس پایه



● لحظه تلخ وداع

پنج سال بعد، درست موقعی که حاج مهدی در بستر بیماری بود، ساختمان کنار مدرسه که آن هم بنایی قدیمی داشت فروخته شد. چند ماه بعد، صاحب آن تصمیم به ساخت واحد تجاری چند طبقه گرفت؛ «مهندس ساخت به ما هشدار داد که ممکن است هنگام تخریب یا ساخت بنا، ساختمان مدرسه آسیب ببیند و بهتر است جای مدرسه را تغییر دهیم».

در گیر و دار برپایی جلسات و مشورت گرفتن، حاج مهدی به رحمت خدا رفت؛ «با تصمیم رئیس آموزش و پرورش و برای حفظ جان دانش آموزان مدرسه را تخلیه کردیم. آن روز همه ما به یاد حاج مهدی بودیم و چشم هایمان پر از اشک شده بود».

زهرا خانم بعد از گذشت دوازده سال به خوبی چهره آن پیرمرد خوش رو را به یاد دارد. او هنوز هم هنگامی که از مقابل در بسته این بنا عبور می کند، فاتحه ای برای حاج مهدی می خواند.

دختر هنرمند محله سیدی از علاقه اش به نقاشی می گوید

دنیای رنگی حلما



سمیرا منشادی | حلما نیک پور محمدی

یازده سال دارد و نقاشی با مداد رنگی را یک سالی هست که به طور حرفه ای دنبال می کند. او مقام اول ناحیه ۷ آموزش و پرورش را در سال تحصیلی ۱۴۰۲-۱۴۰۳ به دست آورده است. حلما استعداد خوبی برای نقاشی دارد و این هنر زیبا را بدون اینکه به کلاس آموزشی برود و تنها از راه دیدن نقاشی های کتاب هایش یاد گرفته است. او روی ظروف و اشیای سفالی هم طرح های زیبایی می کشد. حلما به تازگی انیمیشنی از ساختار گوش در دست کرده است. این دختر هنرمند محله سیدی، طرحش را برای جشنواره جابرین حیان ارسال کرده و چشم انتظار نتیجه آن است.

● چه شد که فهمیدی به نقاشی علاقه داری؟

مادرم تعریف می کند سه چهار ساله که بودم، کتاب های داستانم را مقابلم می گذاشتم و تلاش می کردم شبیه نقاشی های کتاب بکشم. مادرم که استعدادم را دید، برایم دفتر و مداد رنگی خرید. مدتی هم به نقاشی روی سفال علاقه مند شدم و بدون آموزش و فقط از طریق دیدن مدل های بازاری، کارم را شروع کردم.

● به چه سبک نقاشی ای علاقه داری؟

بیشترین علاقه ام نقاشی با مداد رنگی است. یک سال قبل بود که به طور حرفه ای نقاشی با مداد رنگی را



شروع و در دوره آموزشی آن هم شرکت کردم.

● کدام رنگ ها را دوست داری و

در نقاشی ات بیشتر استفاده می کنی؟
رنگ های روشن را بیشتر دوست دارم مانند آبی، سبز و صورتی؛ به همین دلیل این رنگ ها زودتر تمام می شود.

● اگر بخواهی داستانی را نقاشی

بکشی، کدامشان را انتخاب می کنی؟
علاقه زیادی به شاهنامه فردوسی دارم. دوست دارم داستان زال و سیمرغ را به تصویر بکشم.

● نقاشی های ت را نگه می داری یا به

کسی هدیه هم می دهی؟

مادرم همه نقاشی هایم را نگه می دارد. برخی از آن ها را به اطرافیانم هدیه می دهم. البته برخی مواقع هم آن ها تصویری را که دوست دارند به من سفارش می دهند که برایشان بکشم.

● اوقات فراغت را با چه کارهایی سپری می کنی؟

از همان کودکی با ظروف و وسایل بازیافتی کار دستی های زیبایی درست می کردم. حالا هم اگر فرصتی باشد، کار دستی های خلاقانه درست می کنم. کتاب های علمی می خوانم و فیلم می بینم. به صفحات مجازی، نقاشان و طراحان نگاه می کنم و با تکنیک های جدید آشنایم می شوم.

● برای آینده ات چه برنامه ای داری؟

هیچ وقت فکر نمی کردم که نقاشی برایم جدی شود. حالا که به صورت حرفه ای وارد این هنر شده ام، دوست دارم در مسابقه های بین المللی شرکت و نمایشگاهی از آثارم را برپا کنم. در حال حاضر هم تمرکزم را برای نمایشگاه گروهی که بناست اردیبهشت سال آینده برگزار شود، گذاشته ام. خیلی هیجان دارم و برای ارائه آثار خوب تلاش می کنم.

● اگر می توانستی روی دیوارهای شهر نقاشی بکشی، چه می کشیدی؟

سال گذشته به دلیل آلودگی هوا بارها تعطیل شدیم. شهرمان آلوده است و دوست دارم روی دیوارهای شهر، نقاشی جنگل های سرسبز و پرندگان زیبا را بکشم تا روحیه مردم با دیدنشان شاد شود.



● بالاخره کوچه نماز ۲۷ در محله آبشار روکش آسفالت شد. از رئیس اداره ناحیه ۲ تشکر می‌کنم که برای محقق شدن خواسته ماتلاش کرد.

تصویر و متن از غلامرضا اسلامی، ساکن محله آبشار



● هفته گذشته برای بانوانی که فرزند نوجوان داشتند و ساکن محله شهید بهشتی بودند، در مسجد حضرت ابوالفضل(ع) در رودکی ۱۰ کلاس تربیت فرزند برگزار شد که من هم در آن شرکت کردم. به نظرم شناختن دنیای نوجوانان ضروری است.

تصویر و متن از عکس از نرگس مطهری، ساکن محله شهید بهشتی



محله به روایت شما



● دانش‌آموزان دبستان بهار در محله امام رضا(ع) آن قدر مهربان‌اند که در طرح «مشهد مهربان» مشارکت صد درصدی داشتند. بعضی بچه‌ها آن روز خوراکی‌شان را به بوفه پس دادند و پولش را برای آزادسازی زندانیان در صندوق انداختند.

تصویر و متن از میترا ارزمان‌زاده، ساکن محله امام رضا(ع)



● فضای جلوفانی که مقابل بازار جنت است، برای من همیشه حس و حال بچگی رازنده می‌کند. خاطرم هست وقتی برای خرید همراه پدر و مادرم به این بازار می‌رفتیم، سواری این دوشیر می‌شدم و هرچه مادرم صدایم می‌کرد، به روی خودم نمی‌آوردم.

تصویر و متن از سعید روح‌افزا، ساکن محله امام خمینی(ره)



● وقتی از مقابل این بناهای کهنه که انگار هر لحظه امکان فرو ریختن دارد رد می‌شوم، افسوس می‌خورم و به خودم می‌گویم اینجا مسیری است که زائر به بازار سرشور می‌رود؛ درست است که با چنین نمایی روبه‌رو شود؟

تصویر و متن از موسی عمرانی، ساکن محله سرشور